

اهمیت اقتصادی، سیاسی و استراتژیک حوزه اقیانوس آرام*

مریم دفتری — عبدالعلی قوام

قرن بیست و یکم، «قرن پاسیفیک» و بخصوص عصر نوین منطقه آسیایی اقیانوس آرام نامیده شده است. منطقه اقیانوس آرام از دیرباز صحنه برخورد منافع متعارض و عرصه رقابت قدرتهای بزرگ زمان بوده و موقعیت خاصی را از لحاظ استراتژیک و اقتصادی در سیاست جهانی و روابط بین المللی احراز نموده است. برخورداری این منطقه از چنین ویژگی هایی معلول عوامل زیادی است؛ زیرا اقیانوس آرام بزرگترین اقیانوس و قاره آسیا بزرگترین قاره در جهان می باشند. این اقیانوس که یک چهارم کره زمین را می پوشاند، قریب نصف سطح آبهای کره خاکی را دربرگرفته است. از هفت کشور پرجمعیت دنیا، منطقه اقیانوس آرام ۵ کشور یعنی چین، شوروی، ژاپن، آمریکا و اندونزی را دربرمی گیرد. قوی ترین کشورها از لحاظ اقتصادی، یعنی آمریکا و ژاپن، در این منطقه حضور دارند و از ۵ کشور دارای سلاحهای هسته ای، سه کشور آمریکا، شوروی و چین در منطقه اقیانوس آرام می باشند. تولید ناخالص ملی کشورهای واقع در منطقه نیز در سطح بسیار قابل توجهی است.^۱ این کشورها با دارا بودن حدود ۸ میلیون نفر افراد مسلح، سالانه قریب ۶۵۰ میلیارد دلار را صرف تجهیزات نظامی می کنند. وجود تنگه ها، مجمع الجزایر، آبراه ها، شبه جزایر و جزایر متعدد، موقعیت استراتژیک پیچیده ای را برای منطقه به وجود آورده که می تواند باعث حدوث برخوردها و مناقشاتی میان قدرتهای ذینفع شود.^۲

سواحل اقیانوس آرام به واسطه برخورداری از موقعیت خاص جغرافیایی و استراتژیک برای قدرتهای دریایی حائز اهمیت بسیار است. در این روند دسترسی

* این مقاله فصلی از کتاب «اهمیت و مسائل حوزه اقیانوس آرام» است که بزودی از طرف دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی منتشر خواهد شد.

قدرتهای زمینی به دریای آزاد تنها از طریق تنگه‌های باریکی میسر است که در کنترل دولتهای کرانه‌نشین این منطقه می‌باشند؛ به نحوی که اگر یکی از ابرقدرتها و یا چند قدرت بزرگ متحد موفق به ایجاد پیوندی میان منافع خویش و دولتهای ذینفع شوند، قادر خواهند بود از تحرکات نیروی دریایی دولت یا دولتهای رقیب جلوگیری به عمل آورده و پیشروی آن (یا آنها) را سد نمایند. با در نظر گرفتن ویژگی‌های سیاسی، اقتصادی و استراتژیک منطقه، برقراری موافقت‌های سری میان قدرتهای بزرگ به بهای فدا کردن منافع و مصالح دولتهای کوچک منطقه اجتناب‌ناپذیر است.^۳

بیش از یکصد سال پیش، ویلیام سیوارد، وزیر خارجه وقت آمریکا، چنین اظهار داشت:

«از این پس علی‌رغم اینکه امور بازرگانی و سیاسی در اروپا گسترش می‌یابد، ولی بتدریج از اهمیت آن کاسته خواهد شد. بعکس اقیانوس آرام، کشورهای حاشیه آن و جزایر اقیانوس مذکور و منطقه پهناور آن در آینده به صحنه عمده وقایع مهم جهانی بدل خواهد گردید.»^۴

قریب ربع قرن بعد از این سخنان، جان هیز، یکی دیگر از وزرای خارجه آمریکا، چنین بیان داشت:

«مدیترانه دریای گذشته بود؛ اقیانوس اطلس، اقیانوس امروز است؛ ولی اقیانوس آرام به آینده تعلق دارد.»^۵

در اواخر قرن نوزدهم، روسیه و آمریکا دارای یک سلسله منافع اقتصادی و استراتژیک در حوزه شمالی اقیانوس آرام بودند؛ روسیه درصدد آن بود تا ضمن دسترسی به سواحل آبهای گرم و بهره‌گیری از امکانات بالقوه کشاورزی اطراف رودخانه آمور، خلأ قدرت ناشی از ضعف چین را در منچوری و کره پر کند. آدmirال ماهان به رهبران وقت آمریکا توصیه کرد تا ضمن ساختن ناوگانهای جنگی، افق سیاسی خود را بسط دهند. پس از شکست اسپانیا از آمریکا و الحاق هاوایی به این کشور، آمریکا در عمل به صورت یک قدرت امپریالیستی در بخش غربی اقیانوس آرام درآمد. در سال ۱۹۰۰ یکی از سناتورهای جمهوریخواه آمریکا به نام آلبرت بوریج اظهار داشت که هر قدرتی که بر اقیانوس آرام حکومت کند، بر جهان مستولی خواهد شد. در سال ۱۹۰۴، هالفورد مکیندر، جغرافیدان انگلیسی که به پدر ژئوپلیتیک موسوم است، ضمن طرح «محور جغرافیایی جهان» به «سرزمین قلب» اشاره کرد و بر این اعتقاد بود که هر دولتی که بر

«سرزمین قلب» تسلط یابد، بر «جزیره جهان» حاکم خواهد شد و دولتی که بر «جزیره جهان» مستولی شود، بر دنیا حکومت خواهد راند. گرچه اظهارات وی نقطه نظرهای یک محقق ژئوپلیتیک قرن نوزدهم را منعکس می ساخت، ولی مکیندر خبر فرارسیدن عصری را در تاریخ جهان که وجه مشخص آن استیلای سیستم آتلانتیک بود، به گوش مردم جهان می رساند. البته در این روند وی چندان توجهی به ظهور آمریکای شمالی در رقابت با «سرزمین قلب» نداشت.

جنگ ۵ - ۱۹۰۴ روسیه و ژاپن که منجر به انقلاب ۱۹۰۵ روسیه گردید، در عمل منطقه شمالی اقیانوس آرام را به صورت یک منطقه کلیدی در سیاست و روابط بین المللی درآورد. پیروزی ژاپن در جنگ تنگه های تسوشیما منجر به دورنگداشتن ۴۰ ساله نیروی دریایی اروپا از هلال اکبر شمالی گردید.^۶ قبل از وقوع جنگ مزبور، تئودور روزولت که نقش میانجی را در این جنگ ایفا کرد، اظهار داشته بود که آمریکا در اقیانوس آرام به مثابه اقیانوس اطلس دارای منافع حیاتی است. جنگ دوم جهانی اولین نبرد جدی در شمال اقیانوس آرام به شمار می رفت که در آن کلیه کشورهای حوزه هلال اکبر شمالی (بجز کره که در آن زمان مستعمره ژاپن به شمار می رفت) شرکت داشتند. نیروهای ژاپنی ضمن فرود آمدن در بخش شرقی هلال، دو جزیره آلوشان را به اشغال خود درآوردند؛ ولی در چنین وضعیتی توکیو مساعی چندانی برای بهره برداری استراتژیک از این موقعیت به عمل نیاورد.

پس از پایان جنگ دوم جهانی، آمریکا با چالشهای نظامی و اقتصادی چندانی در هلال اکبر شمالی مواجه نشد؛ زیرا کلیه رقبای آمریکا یا بر اثر شکست در جنگ و یا پس از پیروزی در آن از میان رفته و یا آنکه روبرو به تحلیل گذاردند. انقلاب ۱۹۴۹ چین بعد تازه ای به حوزه آسیای اقیانوس آرام داد و در بخش دیگر اقیانوس آرام، کانادا پس از جانشینی جامعه مشترک المنافع بریتانیا به جای سیستم امپراتوری سابق، به طور کامل استقلال یافت و ارتباطات خود را به طور داوطلبانه در چارچوب جامعه مزبور با بریتانیا حفظ کرد.

جنگ دوم جهانی بسیاری از مسائل ارضی و مرزی دولتهای واقع در حوزه آسیای اقیانوس آرام را لاینحل باقی گذاشت؛ حتی می توان گفت که یک سلسله منابع جدید مناقشه بر اختلافات ارضی گذشته افزوده شد. برای نمونه باید به اختلافات شوروی و ژاپن در ناحیه آسیای خاوری بر سر چهار جزیره شمالی، میان چین و شوروی در سرتاسر مرز طولانی دو کشور و نیز به مسائلی که در ارتباط با قلمروهای آبی ژاپن،

کره، چین و تایوان وجود دارند اشاره کرد. همچنین در بخش آسیای جنوب خاوری، بویژه در منطقه وسیع دریای جنوبی چین که شامل جزایر پاراسل و اسپراتلی است، اختلافات همچنان لاینحلی باقی مانده‌اند. مزید بر آن، خطوط مرزی میان دولتهای هندوچین از منابع جاری مناقشه در آسیای جنوب خاوری به شمار می‌روند. باید اذعان داشت که در کلیه تعارضات مزبور، به نحوی از انحاء، قدرتهای بزرگ مشارکت دارند. درگیری این قدرتها در منطقه یا به لحاظ درخواست دولتهای واقع در این بخش اقیانوس آرام صورت گرفته و یا آنکه قدرتهای بزرگ خویشتن را محق می‌دانند که برای دفاع از منافع و مصالح مربوط، در این حوزه درگیر شوند. واضح است که مسائل امنیتی نمی‌تواند تنها در قالبهای صرف نظامی مطمح نظر قرار گیرد؛ بلکه باید جنبه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی را نیز به آن افزود. در این منطقه رشد و یا عقب‌ماندگی اقتصادی محرک یک سلسله تحولات سیاسی، نظامی و امنیتی شده است؛ به نحوی که آثاری ثباتی در بخشهای عقب‌مانده‌تر (از نظر اقتصادی و سیاسی) بخوبی مشهود است. در چند سال اخیر، اصولاً سیاستهای بین‌المللی متوجه منطقه آسیایی اقیانوس آرام شده است. در خلال این دوران دگرگونی‌ها و تحولات عمده‌ای در دیدگاه‌های دولتهای منطقه نسبت به سیاستهای داخلی خویش و نیز سیاستهای بین‌المللی مشاهده می‌شود. برخی از اتحادهایی که میان دولتهای ذینفع منطقه برقرار شده است می‌توانند در دهه آینده به برقراری ثبات منطقه کمک کنند؛ ولی دلیلی نیز وجود ندارد که ضمن جایگزینی خصومتها به جای اتحادهای مزبور، زمینه‌های بی‌ثباتی در منطقه فراهم نشود. ماهیت سیاستهای خارجی چهار دولت بزرگ، نشئت گرفته از قدرت آنها، به گونه‌ای است که منافع، خواسته‌ها و نیز سیاستهایشان در حد منطقه محدود نگردیده، بلکه دارای انعکاس جهانی است. به همین دلیل، کنش و واکنش رفتار سیاسی این دولتها می‌تواند موجب دگرگونی‌ها و تحولات عمده‌ای در منطقه شود.

درگیری آمریکا در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ در منطقه آسیایی اقیانوس آرام خیلی وسیع بود که کانونهای آن را باید در ویتنام، ژاپن، کره، تایوان، فیلیپین و استرالیا و... جستجو کرد. بسیاری از سیاستهایی که در این منطقه در دوران مزبور تعقیب می‌شد، بازمانده عصر جنگ سرد بود. پایان جنگ ویتنام در اواسط دهه ۱۹۷۰ به منزله عدم امکان ادامه استراتژی پس از جنگ آمریکا در منطقه آسیایی اقیانوس آرام تلقی می‌شد. به همین مناسبت این تحولات آمریکا را بر آن داشت تا استراتژی و جهت‌گیری‌های خود را در منطقه دستخوش تغییر و دگرگونی سازد. در این روند، خلأ قدرتی که پس از خروج

آمریکا از ویتنام و هندوچین به وجود آمد، سعی گردید از سوی شوروی به نحوی از انجا پر شود که البته این امر بسادگی میسر نبوده است؛ زیرا با وقوع این تحولات، چین اجازه نمی داد که امنیت آن در منطقه به مخاطره افتد. در حالی که این دولت خطر شوروی را در مرزهای شمالی خود احساس می کرد، ولی چنین تهدیدی در مرزهای شرقی و جنوبی آن جدی تلقی نمی شد.

امروزه منطقه آسیای اقیانوس آرام برای قدرتهای بزرگ، بویژه آمریکا و شوروی، بیش از پیش حائز اهمیت شده است. این توجه نه تنها به لحاظ استراتژیک و امنیتی است، بلکه این منطقه از منابع سرشار طبیعی، زمینهای حاصلخیز و نیروی انسانی قوی، مبتکر و فعال برخوردار است. به همین دلیل، در عصر حاضر، رقابتهای سیاسی و مسابقات تسلیحاتی دو ابرقدرت در منطقه آسیای اقیانوس آرام بیش از پیش چشمگیر است. ناکاسونه، نخست وزیر ژاپن، بر این اعتقاد است که در منطقه آسیای اقیانوس آرام، جهان با نوع جدیدی از سرمایه داری روبه روست؛ زیرا که این منطقه خصوصیات نیرو و رقابت سرمایه داری غرب را با میراث فرهنگی کنفوسیوس که با هماهنگی و توافق توأم است، در خود ادغام نموده است. وی در سال ۱۹۸۵ اظهار داشته بود:

«سوزن قطب‌نمای تاریخ از تمدن مدیترانه و اقیانوس اطلس عبور کرده و اینک بر روی حوزه اقیانوس آرام قرار گرفته است.»

رونالد ریگان، رئیس جمهوری آمریکا، در سال ۱۹۸۴ یادآور گردید:

«من به حوضچه اقیانوس آرام به عنوان منطقه آینده جهان می نگرم... حوضچه بزرگ اقیانوس آرام با کلیه کشورهای و رشد و توسعه بالقوه اش منطقه آینده جهان به شمار می رود...»^۷

همچنین میخائیل گورباچف، رهبر شوروی، طی سخنرانی مهم خود در ۲۸ اوت ۱۹۸۶ در ولادی وستوک، در مورد این منطقه اظهار داشت که شوروی قصد دارد در رنسانس تاریخ جهان که در طول کرانه اقیانوس آرام در حال وقوع است، نقش اقتصادی و سیاسی عمده‌ای را ایفا کند.^۸

به طور کلی اهمیت اقتصادی حوزه اقیانوس آرام از دهه ۱۹۷۰ به دلایل پویایی و رشد سریع اقتصادی کشورهای منطقه، بیش از پیش چشمگیر شد؛ ولی پس از کنفرانس معروف ویلیامزبرگ، در ژوئن ۱۹۸۳، اهمیت سیاسی منطقه بیشتر مورد توجه قرار گرفت؛ به نحوی که پس از آن، یکی از مقامات کاخ سفید در مورد نتایج کنفرانس

چنین اظهار داشت:

«زمانی که مورخین، کنفرانس ویلیامزبرگ را بررسی کنند، آن را به عنوان غسل تعمید سیاسی حوضچه اقیانوس آرام ثبت خواهند کرد.»^۱

طبق نظر رهبران آمریکا، چون ثروت حوزه اقیانوس آرام در درون یک «خلأ نظامی» قرار دارد، لذا گشایش و حل مسائل منطقه تنها با «کلید» روابط آمریکا و ژاپن امکان پذیر است. از نظر آمریکا نیز پر کردن این خلأ نظامی در منطقه اقیانوس آرام، تنها با همکاری نزدیک با ژاپن میسر است. آمریکا نه تنها ژاپن را هسته اصلی سیاست آسیایی خود، بلکه شریک عمده اش در صحنه بین المللی می داند. برخی از صاحب نظران بر این اعتقادند که آمریکا توسعه این روابط را نه تنها رمز موفقیتی برای حوزه اقیانوس آرام تلقی می کند، بلکه آن را کلیدی به سوی قرن بیست و یکم می داند. گروه طرفدار تعقیب سیاست فعال در حوزه اقیانوس آرام در دستگاه رهبری آمریکا، بویژه جورج شولتز، بر این نظرند که وجوه اشتراک منافع آمریکا و ژاپن در مسائل اقتصاد بین المللی بیش از وجوه اشتراک منافع آمریکا با اروپای غربی است. نتایج کنفرانس ویلیامزبرگ نشان داد که اگر دو قدرت اقیانوس آرام (آمریکا و ژاپن) که در مجموع بیش از ۳۵ درصد کل نیروی اقتصادی جهان را در اختیار دارند، با یکدیگر همکاری کنند، می توانند سیاستهای مورد نظر غرب را به سود خویشتن تغییر دهند. در مقایسه با درگیریها و تصدیعات آمریکا در خاورمیانه و آمریکای مرکزی، با شوروی و حتی با اروپای غربی، روابط آمریکا با کشورهای منطقه آسیایی اقیانوس آرام بمراتب با اشکالات کمتری همراه بوده و این دولت امکان مانور بیشتری را در منطقه دارد. چرخش منافع آمریکا به سوی حوزه اقیانوس آرام با اینکه در مرحله نخست به لحاظ تمایلات اقتصادی و در وهله دوم به خاطر ملاحظات استراتژیک بوده است، نشانگر ارتباط تنگاتنگ مسائل سیاسی، اقتصادی و استراتژیک با یکدیگر می باشد. دلایلی را که می توان برای اهمیت منطقه پاسیفیک و انتقال مرکز ثقل اقتصادی جهان به حوزه آسیایی آن ذکر کرد، به شرح زیر است:

۱. پویایی شگفت انگیز اقتصاد منطقه اقیانوس آرام: از اواخر دهه ۱۹۶۰، توسعه سریع اقتصادی کشورهای آسیای خاوری به طرز فزاینده ای باعث توجه به این منطقه شده و آن را به سوی مرکز تجارت و تحرک اقتصادی جهان سوق داده است. برای نمونه، ژاپن از دهه ۱۹۶۰ به بعد بالاترین نرخ رشد اقتصادی کشورهای عمده صنعتی را از آن خود

کرده و در مقیاسی کوچکتر، کشورهای «تازه صنعتی شده» از قبیل کره جنوبی، تایوان، هنگ کنگ و سنگاپور از پویایی و شکوفایی اقتصادی منحصر به فردی برخوردار شده‌اند. در آمریکا نیز مرکز ثقل اقتصادی از شمال شرقی و از منطقه غرب میانه به جنوب و غرب آن کشور انتقال یافته است.^{۱۰} همزمان با رشد روزافزون اقتصادی منطقه آسیایی اقیانوس آرام، اروپای غربی بتدریج در رکود اقتصادی فرورفته و از میزان رشد آن کاسته شده است. نتیجه این وضعیت، کاهش سرمایه‌گذاری‌های آمریکا در اروپا بوده است. در حالی که رشد اقتصادی اروپای غربی بین ۲ تا ۴ درصد بوده، کشورهای چون ژاپن، کره جنوبی، تایوان، هنگ کنگ، سنگاپور و حتی چین (در دهه ۱۹۸۰) از رشدی میان ۵ تا ۹ درصد برخوردار بوده‌اند. از سال ۱۹۸۰ حجم مبادلات بازرگانی آمریکا با کشورهای حوزه آسیایی اقیانوس آرام بیش از سایر مناطق جهان (منجمله اروپای غربی) بوده است. برای مثال حجم مبادلات بازرگانی آمریکا با حوزه اقیانوس آرام در سال ۱۹۸۳ در حدود ۱۳۵/۹ میلیارد دلار برآورد شده که این رقم ۲۶ میلیارد دلار بیش از حجم معاملات آمریکا با اروپای غربی است. در سال ۱۹۸۴، میزان معاملات آمریکا با بخش آسیایی اقیانوس آرام به ۱۷۵ میلیارد دلار بالغ گردید، در صورتی که همزمان میزان آن با اروپا ۱۳۱/۶ میلیارد دلار بود.^{۱۱} بدین ترتیب، از اواخر دهه ۱۹۷۰، سرمایه‌گذاری‌های آمریکا بتدریج از اروپای غربی به سوی حوزه آسیایی اقیانوس آرام انتقال یافت. در این روند آمریکا مساعی لازم را به عمل می‌آورد تا برای جلوگیری از تشدید بحران اقتصادی و مالی در آن کشور، بازارهای مناسبی را برای خویش در این بخش از اقیانوس آرام بیابد.

۲. رشد و توسعه فزاینده قدرت نظامی شوروی در حوزه اقیانوس آرام: شوروی به دلایل متعدد جغرافیایی و استراتژیک، مجبور بوده بر میزان توانایی‌های نظامی خود در منطقه اقیانوس آرام بیفزاید؛ زیرا بزرگترین ناوگان نیروی دریایی آن که در اقیانوس آرام مستقر است، تنها می‌تواند از سمت شمال شرقی آزادانه رفت و آمد کند. هدف شوروی نه تنها مقابله با قدرت تهاجمی نظامی آمریکا در منطقه اقیانوس آرام است، بلکه این کشور (بویژه پس از سخنرانی گورباچف در ولادی‌وستوک در ژوئیه ۱۹۸۶) مایل است حضور و نفوذ نظامی خود را در منطقه افزایش دهد. اگر مهم‌ترین پدیده اقتصادی بعد از جنگ جهانی دوم را ظهور و یا تولد دوباره ژاپن و توسعه درخشان اقتصادی آن کشور بدانیم، شاید چشمگیرترین واقعه استراتژیک پس از این دوران، افزایش قابل توجه قدرت نظامی شوروی باشد.^{۱۲} از لحاظ امنیتی منافع آمریکا ایجاب می‌کند که موازنه نیروها در منطقه

اقیانوس آرام حفظ گردد. آمریکا بر این نظر است که نمایش قدرت استراتژیک آن در منطقه آسیای خاوری به طور مستقیم به حفظ امنیت این کشور و نیز اروپا کمک خواهد کرد؛ زیرا اگر شوروی حرکتی تهاجمی را در اروپا آغاز کند، درگیر جنگی در دو جبهه خواهد شد.^{۱۳}

۳. پیشرفت و توسعه چشمگیر جمهوری خلق چین در راه دستیابی به مقام یک قدرت جهانی: برنامه چهارگانه نوسازی چین در کشاورزی، صنعت، علوم، تکنولوژی و امور دفاعی، از اواخر دهه ۱۹۷۰ تا به امروز، نتایج قابل ملاحظه‌ای را به همراه داشته است. اصلاحات اقتصادی آن کشور در زمینه‌های مختلف و سیاست «درهای باز»، تولید ناخالص ملی را افزایش داده و نرخ رشد اقتصادی آن را تسریع کرده است. اگر چین موفق به ادامه روند توسعه اقتصادی شود، قادر خواهد بود تبدیل به یک کشور صنعتی پیشرفته شود که در این صورت موازنه اقتصادی جهان دستخوش دگرگونی عظیم خواهد شد. چین توانسته است در چارچوب سیاست خارجی نوین خود نه تنها روابطش را با هر دو ابرقدرت بهبود بخشد، بلکه مناسبات خویش را با ژاپن و اکثر کشورهای آسیای جنوب خاوری توسعه دهد. روابط دوستانه و همکاری‌های چین و آمریکا فوایدی علمی، تکنولوژیک، اقتصادی و امنیتی - استراتژیک در برداشته است. آمریکا دیگر واگه‌ای از جنگی در دو جبهه ندارد و چین نیز از تقویت قدرت نظامی آمریکا در مقابل شوروی سود می‌برد. با این حال چین به خاطر اهداف نوسازی خود، به صلح در منطقه امید بسته و مخالفت خود را با سیاستهای توسعه طلبانه آمریکا و شوروی در حوزه اقیانوس آرام ابراز داشته است. بدین ترتیب، چین به لحاظ جمعیت بیش از یک میلیارد نفری، وسعت قاره مانند همراه با منابع غنی طبیعی و نیز توسعه بالفعل و بالقوه اقتصادی، علمی، تکنولوژیک و نظامی، نقش عمده و تعیین کننده‌ای را در مسائل منطقه آسیای اقیانوس آرام ایفا خواهد کرد. در سالهای اخیر، هر دو ابرقدرت سعی و کوشش خود را برای جلب نظر چین به کار گرفته‌اند. بر این اساس، آمریکا نمی‌تواند چین را نادیده بگیرد و در مورد مرز چند هزار مایلی چین و شوروی بی تفاوت باشد. از سوی دیگر، شوروی با توجه به گرفتاری‌هایی که از هم‌اکنون با آن روبه‌روست، مایل است چین را به طرق گوناگون از آمریکا دور نگهداشته و روابط خود را با آن بهبود بخشد و بدین ترتیب به اصطلاح از جانب چین آسوده خاطر شود. به نظر می‌رسد که چین به اصل استقلال وفادار بماند و بدیهی است که تعقیب سیاست مستقل این کشور به سود کشورهای منطقه تمام خواهد شد. امروزه سیاست خارجی چین عبارت است از حفظ روابط با کلیه

کشورهای جهان، بدون دادن هیچ گونه امتیاز به قدرتهای بزرگ و نیز اجتناب از کشاندن شدن به اختلافات میان آنها. علیرغم آنکه چین هر دو ابرقدرت را مسئول بی ثباتی در جهان می شناسد، ولی طرفداری و تمایل خود را برای توسعه روابط با هر دو ابرقدرت اعلام نموده است.

با توجه به این نکات، امروزه مرکز ثقل سیاستهای اقتصادی و استراتژیک، در حال انتقال از اروپا به حوزه آسیای اقیانوس آرام است^{۱۴}. علیرغم آنکه آمریکای شمالی و آسیای خاوری فاقد ریشه های مشترک فرهنگی به مثابه «جامعه آتلانتیک» است، ولی پیشرفتهای چشمگیر تکنولوژیک کشورهای واقع در منطقه اقیانوس آرام می تواند عاملی برای وحدت بخشیدن به منطقه و خلق فرهنگی نوین باشد که بر آن نام «تیلکترونیک» نهاده اند. بنابراین امکان دارد که در آینده نزدیک، کشورهای شمال اقیانوس آرام محوری ویژه به وجود آورند - محوری از قدرت، دانش و ثروت؛ و همان گونه که جامعه آتلانتیک شمالی در چند قرن اخیر تأثیر عمده ای بر نظام بین المللی گذارده، جامعه اقیانوس آرام (جامعه پاسیفیک) نیز مسبب ایجاد نظام بین المللی نوینی گردد.

۱. پیش بینی شده است که تا سال ۲۰۰۰ تمام کشورهای حوزه اقیانوس آرام حدود ۵۰ درصد تولید ناخالص ملی جهان را به خود اختصاص دهند.

۲. در اوایل قرن بیستم، دو قدرت بزرگ، یعنی روسیه و ژاپن رودرروی یکدیگر قرار گرفتند؛ به نحوی که حداقل ۴۵ فروند کشتی جنگی روسیه پس از آنکه دور آفریقا را پیمودند و از اقیانوس هند و از طریق تنگه ملاکا وارد منطقه اقیانوس آرام شدند، ناوگانهای ژاپنی در اتصال این راه به ولادی وستک مسیر آنها را در تنگه تسوشیما سد کرده، آنگاه در ۲۷ و ۲۸ مه ۱۹۰۵ آنها را به کلی نابود ساختند.

۳. در آغاز قرن بیستم، توافقهایی از این نوع میان آمریکا و ژاپن در مورد کره صورت گرفت. در این روند نیروهای ژاپن با برخورداری از حمایت آمریکا قادر به انجام هرگونه مانوری در کره بودند تا آنکه سرانجام ژاپن در ۲۹ اوت ۱۹۱۰ کره را ضمیمه خود ساخت.

4. Soedjati Djwandono, «Developments in the Asia - Pacific Region and Relations Between the US and the USSR», *The Indonesian Quarterly*, Vol. XIII, No.1 (January, 1985), p. 101.

5. *Ibid.*

۶. هفت کشور هلال اکبر شمالی عبارتند از: کانادا، ژاپن، کره شمالی و کره جنوبی، شوروی، آمریکا و چین.

7. Derek Davies and Nayan Chanda, «The View From the White House», *Far Eastern Economic Review*, Vol. 124, No.20, (17 May, 1987), pp. 32-33.

8. «Rivalry in the Pacific», *Time*, (24 November, 1986), p.23.

9. Richard Nations, «Pax Pacifica: The Reagason Prosperity Plan», *Far Eastern Economic Review*, Vol. 124, No.29, (14 July, 1983), p.25.

۱۰. از لحاظ اجتماعی صدها هزار نفر از مهاجرین آسیایی به آمریکا مهاجرت کرده و آن کشور را بیش از پیش به اهمیت آسیا آنگاه نموده اند.

11. Sean Randolph, « Pacific Overtures », *Foreign Policy*, No. 57, (Winter, 1984-5), p.134.
12. John Curtis Perry, « Asia's Telectronic Highway », *Foreign Policy*, No.59 (Summer, 1985), p.52.
13. Michael Armacost, « The Asia - Pacific Region: A Forward Look », *Atlantic Community Quarterly*, Vol.22, No.4, (Winter, 1984 - 5), pp.340 - 1.
14. Perry, *Op.Cit.*, pp.41- 43.



پروژه نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی